

بازخوانی انسجام متن قرآن در پرتو نظریه نظم متقارن (با تأکید بر دیدگاه میشل کوپیرس)*

** محمود مکوند (نویسنده مسؤل)

*** محمد کاظم شاکر

چکیده:

مقاله حاضر پس از ارائه گزارشی مختصر در باب رویکردهای سنتی و معاصر به مسأله نظم قرآن، با درپیش گرفتن روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی رویکرد «میشل کوپیرس»، قرآن پژوه بلژیکی معاصر خواهد پرداخت. وی با تکیه بر نظریه نظم متقارن که خود ریشه در بلاغت سامی دارد، به تحلیل بلاغی متن قرآن می‌پردازد. اندیشه نظم متقارن نشان خواهد داد که متن قرآن منسجم است و هر آیه درست همانجایی از متن که باید، قرار گرفته است. بنا به این نظریه، تکرارهای متن نه تنها عامل انسجام‌بخش آن هستند، بلکه کارکرد تفسیری نیز دارند. در این مقاله، نخست با معرفی مفاهیم نظری بلاغت سامی نشان خواهیم داد که بلاغت در این نظریه، «فن تألیف کلام» است و نه صرفاً «فن تزیین کلام». پس از آن با ارائه نظم کامل سوره قارعه و با تمرکز بر تحلیل بلاغی کوپیرس از مقطعی از سوره مائده، میزان کارآمدی این روش در اثبات انسجام متن قرآن و نیز کارکرد آن در تفسیر متن تبیین می‌شود. خواهیم دید که این روش هرگز یک هدف زیبایی‌شناختی صرف ندارد و آن‌چنان که در ابتدای امر به نظر می‌رسد، انتزاعی نیست، بلکه با زبان‌شناسی متن قرابت بسیار دارد و شاخص‌های تألیفی آن با ابزارهای انسجام در زبان‌شناسی نظام‌مند - نقش‌گرا به شکل معناداری همگرایی دارد.

کلیدواژه‌ها:

نظم متقارن / نظم معکوس / بلاغت سامی / میشل کوپیرس / انسجام قرآن / نظم قرآن

* تاریخ دریافت: 1394/4/15، تاریخ تأیید: 1394/5/17.

mahmoodmakvand@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه قم

mk_shaker@yahoo.com

*** استاد دانشگاه قم

طرح مسأله

پرسش از نظم قرآن خیلی زود و از همان سده‌های نخست اسلامی در جهان اسلام شکل گرفت. عالمان مسلمان از همان آغاز با پدید آوردن آثاری در این باب، تلاش‌های خود را در راستای اثبات انسجام متن قرآن به کار بستند. آثار فراوانی در قالب‌هایی چون «نظم القرآن»، «تناسب الآیات و السور» و «عجاز القرآن»، حکایت از تلاش سخت ایشان برای یافتن پاسخی مناسب به این مسأله دارد. با این حال، اندیشمندان غیر مسلمان، قرآن را، به‌ویژه در سوره‌های بلند مدنی، فاقد انسجام ساختاری و موضوعی یافته‌اند. شکل‌گیری این دیدگاه در میان غربیان بیش از هر چیز از دو عامل مهم متأثر بوده است: یکی مأنوس بودن نظم کتاب مقدس برای آنها؛ چرا که کتاب مقدس از روش خطی - تاریخی پیروی کرده است (رک: خرمشاهی، 24) و دیگری، ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی که در آنها، بخش قابل ملاحظه‌ای از سبک و معانی قرآن مفقود است (رک: بلاشر، 301). از آنجا که در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسید که هیچ ارتباطی میان موضوعات متنوع عرضه شده در یک سوره وجود ندارد، آنها قرآن را آمیزه‌ای از پاره‌متن‌های گسسته و بهم ریخته دانستند. به نظر می‌رسد گرایش مفسران مسلمان به تفسیر یکپارچه و منسجم از سوره‌های قرآن در سده بیستم، خود عکس‌العملی نسبت به همین انتقادات باشد.

با این همه، به موازات این جریان فربه، شمار کمتری از قرآن‌پژوهان آمریکایی - اروپایی، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، با درپیش گرفتن رویکردی متفاوت، در صدد اثبات انسجام متن قرآن برآمده‌اند. به عقیده ایشان، واحدهای متنی برخلاف ظاهر اولیه‌شان، در قالب ساختی استوار فراهم آمده‌اند و یک کل منسجم را تشکیل می‌دهند. ایشان سپس در جست‌وجوی ترکیب متن برآمده‌اند. میشل کوپرس،¹ قرآن‌پژوه بلژیکی معاصر و عضو انجمن مطالعات شرقی پدران دومینیکن (IDEO) در قاهره، از جمله این محققان است. وی مدعی است با بهره‌گیری از مطالعات مشابه در حوزه کتاب مقدس و با تکیه بر نظریه‌های ادبی جدید، توانسته است رهیافتی نو به مبحث نظم و انسجام قرآن داشته باشد. وی در پژوهش خود از نظریه نظم متقارن یاد می‌کند و مبتنی بر این نظریه، به اثبات نظم قرآن می‌پردازد.

در مقاله حاضر تلاش می‌شود با تحلیل نظریه «نظم متقارن» در قرآن و کارکرد آن در اثبات انسجام متن قرآن، به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

1. نظریه «نظم متقارن» تا چه میزان در اثبات انسجام و نظم شکلی قرآن کارآمد است؟
2. روشی که مبتنی بر این نظریه در پیش گرفته می‌شود، تا چه اندازه نظام‌یافته و سامان‌مند است؟
3. نظم متقارن چه تأثیری بر تفسیر متن قرآن دارد و اهمیت هرمنوتیکی این دیدگاه چیست؟

رویکردها به مسأله نظم کلام در زبان عربی

الف) رویکرد سنتی

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که دانشمندان علم نحو پیشگامان حوزه نظم کلام بوده‌اند. ایشان با اهتمام به تجزیه و تحلیل زنجیره‌های کلام، راهی پر فراز و نشیب را به سوی این عرصه از مطالعات زبان‌شناختی ادب عربی گشودند؛ طریقی که هنوز آن‌چنان که باید، هموار نشده است. بر این اساس، نمی‌توان از نظم کلام عرب سخن گفت و از سیبویه (م 180ق) نامی نبرد. از سده سوم به بعد، موضوع نظم کلام به‌طور عام و نظم قرآن به‌طور خاص، در آثار بزرگانی چون جاحظ (م 255ق)، زُمَانی (م 386ق)، خطابی (م 388ق)، باقلانی (م 403ق)، قاضی عبدالجبار (م 415ق) و عبدالقاهر جرجانی (م 471ق) مورد بررسی قرار گرفته است. به این فهرست می‌توان نام‌های دیگری نیز افزود (برای مطالعه بیشتر رک: مراد ولید، 57-63). متأسفانه برخی از آثار این بزرگان اکنون مفقود شده است، اما مطالب آنها در آثار مشابه بعدی در باب اعجاز قرآن قابل پیگیری است. با این همه، چنین نیست که این دانشمندان یکسره در باب اندیشه نظم به‌صورت نظام‌مند سخن گفته باشند. برای نمونه، خطابی در اشاره‌ای گذرا، نظم را به مثابه رشته رابط کلام معرفی می‌کند:

«إنما يقوم الکلام بهذه الاشياء الثلاثة: لفظ حامل، و معنی به قائم، و رباط لهما

ناظم.» (خطابی، 24)

«کلام قائم به سه چیز است: 1- لفظ؛ که معنا بر آن بار می‌شود 2- معنا؛ که بر لفظ

استوار است 3- ناظم؛ که رشته رابط میان لفظ و معناست.»

به نظر می‌رسد نخستین فردی که در باب مسأله نظم نظریه‌پردازی کرد و به تحلیل کلام مبادرت ورزید، عبدالقاهر جرجانی است. وی در تعریف نظم می‌گوید:

«واعلم أن ليسَ النظمُ إلا أن تضعَ كلامَكَ الوضعَ الذي يَقْتَضِيهِ عِلْمُ النُّحُوِّ و تعملَ على قَوَائِنِهِ وَأَصُولِهِ و تعرفَ مَنَاهِجَهُ الَّتِي تُهَيِّجَتْ فَلَا تَزِيغُ عَنْهَا وَ تَحْفَظُ الرُّسُومَ الَّتِي رُسِمَتْ لَكَ فَلَا تُخَلِّ بِشَيْءٍ مِنْهَا.» (جرجانی، 77)

«بدان که نظم چیزی نیست جز تألیف کلام بنا بر مقتضیات علم نحو و عمل بر اساس اصول و قوانین آن و شناخت شیوه‌های مشخص این علم و عدم انحراف از آن و حفظ چارچوب‌های این علم؛ بی هیچ خللی در آنها.»

جرجانی بیش از دیگران به اهمیت نظم ترکیبی متن و تأثیر آن بر فصاحت قرآن پرداخته است. او معتقد بود که کلمات، معنای خود را تنها به واسطه روابط چندجانبه‌ای می‌یابند که حاصل ساختار متن و نظم ترکیبی آن است (همان، 52).

گام بعدی در این زمینه، توجه به مناسبات بین آیات و سوره است که بدرالدین زرکشی نخستین بار به‌طور خاص در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» ذیل فصول «معرفة المناسبات بین الآيات» و «ترتیب وضع السور فی المصحف» بدان می‌پردازد. بعد از او، بقاعی تفسیری تألیف می‌کند که عنوان آن «نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور» بیانگر رویکرد آشکار وی به این موضوع است. گرچه بقاعی خود ذیل تفسیر آیه 285 سوره بقره با نقل قولی از فخررازی، از توجه وی به مناسبات میان آیات و سوره‌ها پرده برمی‌دارد. آنچه اهتمام فخررازی به این موضوع را بیشتر نمایان می‌سازد، اختصاص بخش قابل توجهی از کتابش با نام «نهاية الايجاز في دراية الاعجاز»، به مسأله نظم است. وی در این کتاب که تلخیصی از دو کتاب «سرار البلاغة» و «دلایل الإعجاز» عبدالقاهر جرجانی است، فصاحت کلام را در رابطه مستقیم با پیوستگی آن تعریف می‌کند که هرچه پیوند اجزای کلام قوی‌تر و پیوستگی آنها بیشتر باشد، آن کلام فصیح‌تر خواهد بود (فخررازی، نهاية الايجاز في دراية الاعجاز، 202).

اما نکته مهم در سنت تفسیری و قرآن‌پژوهی نزد اسلاف مفسران و ادب‌پژوهان مسلمان آن است که ایشان همگی به واحدها و سطوح کوچک متنی مثل جمله، آیه و بیت توجه دارند و از ساختار کلی متن (مثلاً کل یک سوره) غفلت می‌ورزند؛ آنچه که مستنصرمیر آن

را روش خطی - ذره‌نگر (linear-atomistic) می‌نامد (مستنصرمیر، 199). روش خطی صرفاً به روابط و مناسبات میان آیات متوالی می‌اندیشد و رویکردی اندام‌وار به سور قرآنی ندارد. بنابراین بدیهی است که به فهم گفتمان حاکم بر سوره نیز راه نیابد (همان).

ب) رویکردهای معاصر

مفسران و قرآن‌پژوهان معاصر مسلمان اما، گویا برای پاسخگویی به اشکالات مطرح شده از سوی عموم خاورشناسان مبنی بر گسستگی و عدم انسجام متن قرآن، بیش از پیش به اهمیت این موضوع پی برده‌اند. نظریه انسجام و وحدت سوره‌های قرآن در آثار مفسرانی چون امین احسن اصلاحی، سید قطب، سعید حوی، حمیدالدین فراهی، علامه طباطبایی و برخی دیگر قابل ردیابی است. ایشان در تفاسیر خود این موضوع را که سوره‌های قرآن ساختاری منسجم و منظم دارند و هرکدام دقیقاً یک کل هماهنگ و متناسبند، مسلم انگاشته‌اند. رویکرد عموم این مفسران تحلیلی - ترکیبی است؛ یعنی ابتدا سوره را به چندین بخش تقسیم می‌کنند، آن‌گاه تلاش می‌کنند مناسبت میان بخش‌ها را بیابند. البته رویکرد برخی اندام‌وارتر، کلیت یافته‌تر و منسجم‌تر از رویکرد دیگران است (رک: همان، 203-204).

بیشتر این مفسران رویکردی موضوعی به سوره دارند و به دنبال اثبات اتساق معنایی و وحدت مضمونی در سوره هستند و این مطلب لزوماً مساوق انسجام ساختاری نخواهد بود. ایشان برای هر سوره یک مضمون اصلی در نظر می‌گیرند که با تعبیری چون عمود، ظلال و غرض از آن یاد می‌شود. آن‌گاه تلاش می‌کنند انسجام سوره را پیرامون این محور اصلی توضیح دهند. با این همه، آثار ایشان رویکردی ناقص به مسأله دارد و معیارهای ارائه شده توسط ایشان بی‌آنکه به‌خوبی تبیین شوند، غالباً بیش از اندازه ذهنی و انتزاعی هستند. همین مسأله بخش‌بندی و تقسیم سوره را به محلی برای منازعه و بحث میان ایشان تبدیل کرده و نتایجی متفاوت به بار آورده است.

در این راستا نگاه تاریخی حاکم بر مطالعات قرآنی آمریکایی - اروپایی، عموماً قول به گسستگی و عدم انسجام سوره‌های قرآن را به همراه داشته است. مولر (م 1912م) ویژگی سبک قرآن را گسستگی آن می‌داند (بل، 72). نولدکه (م 1930م) در اشاره به این سبک گسسته، مخصوصاً به فراوانی تغییر ضمیر و تعویض گوینده توجه می‌دهد

(رابینسون، Islam، 68). این تغییر در محتوا و درونمایه، برخی دیگر چون ریچارد بل (م 1952م) را به ارائه فرضیه‌ای در باب جمع و تدوین قرآن واداشت که با تکیه بر آن، به چینش دوباره آیات اقدام کرد (بل، 101). رژی بلاشر (م 1900م) از نمود روش درهم و ناپیوسته قرآن و تکرارهای خسته کننده آن برای خواننده اروپایی ترجمه‌های قرآن سخن می‌گوید (بلاشر، 301). توماس کارلایل (م 1881م) نیز گویا به دلیل ترجمه ضعیفی که از قرآن در دست داشت، آن را «خواندنی پرزحمت» و «توده درهم خسته کننده و آشفته» خوانده است (رابینسون، Islam، 68).

امروزه به موازات بیشتر پژوهشگرانی که با در پیش گرفتن روش تاریخی - انتقادی جهت فهم تکوین تاریخی متن در بُعد در زمانی (diachronic) آن را واسازی می‌کنند، گروه دیگری از پژوهشگران با در پیش گرفتن نظرگاه همزمانی (synchronic)، بحث انسجام و ترکیب متون مقدس را در صورت معیار و نهایی‌شان مطرح می‌کنند؛ صرف نظر از اینکه تطور تاریخی متون مقدس چه باشد (کوپیرس، Semitic Rhetoric as a Key، 3). به نظر می‌رسد نقطه عطف در اینجا دهه 1980 است که با انتشار هم‌زمان آثاری از آنگلیکا نویورت و پیر کراپین دی کاپرونا همراه می‌شود.

پژوهش این دو محقق بر این فرض مبتنی است که هر سوره قرآنی یک کلیت ادبی معین دارد. اما کار این دو صرفاً منحصر به سوره‌های مکی است و شیوه‌های اتخاذ شده از سوی آنها، پاسخی کلیدی و همه‌جانبه برای مسأله نظم قرآن به دست نمی‌دهد. اخیراً در آغاز هزاره سوم میلادی، پژوهش‌هایی توسط مستنصر میر، محمد عبدالحلیم، نیل رابینسون، ماتياس زنیسر و جدیدتر از همه، سلوی العوی عمدتاً با تمرکز بر نظم، انسجام و ساختار برخی سوره‌های بلند مدنی انجام یافته است که پیشرفت‌های روش‌شناختی قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. در این میان، میشل کوپیرس متأخر از این قرآن‌پژوهان، با نظر به ادبیات پژوهشی این حوزه و با بهره‌گیری از برخی نظریات ادبی جدید و شیوه‌های به‌کاررفته در تفسیر کتاب مقدس، به تحلیل ساختاری مبسوط بخشی از متن قرآن پرداخته و خوانشی نو از آن ارائه می‌دهد. چنان‌که گذشت، وی در توضیح رویکرد خود، از نظریه نظم متقارن و بلاغت سامی یاد می‌کند که در ادامه، به تحلیل و بررسی این نظریه خواهیم پرداخت.

بلاغت سامی و نظم متقارن

نظریه بلاغت سامی ریشه در مطالعات کتاب مقدس دارد و خاستگاه آن به حدود دوست و پنجاه سال پیش باز می‌گردد. پژوهشگر انگلیسی تبار کتاب مقدس، روبرت لوث (م 1787م) در سال 1753م با انتشار کتاب درس «گفتارهایی در باب شعر مقدس عبرانیان»² نشان داد که مزامیر و دیگر متون منظوم کتاب مقدس، ترکیبی از آیات موازی با ارتباطی از جنس ترادف، تضاد یا تکمیل‌گری هستند. محقق آلمانی، یوهان آلبرشت بنگال (م 1752م) نیز چند سال پیش‌تر در کتابی با نام «توضیحات تفسیری بر عهد جدید»³ از بسامد بالای خصیصه نظم متقارن (chiasmus) یا توازی معکوس سخن رانده بود. بنگال نشان داد که این نظم گاهی صورت ترکیب حلقوی یا دایره‌ای به خود می‌گیرد.

در ادامه این روند، پژوهش‌های دو محقق انگلیسی تبار دیگر با نام‌های جان جب (م 1833م) و توماس بویس (م 1880م)، گامی مؤثر در تطوّر و تکامل این اندیشه محسوب می‌شود. (کوپرس، Semitic Rhetoric as a Key، 3؛ مینت، A Análise retórica 391 و 394) (برای آشنایی بیشتر با خاستگاه، تاریخچه و تطوّر این نظریه رک: مینت، طريقة التحليل البلاغی، 55-82؛ نیز رک: همو، L'Analyse rhétorique، 25-173). با این همه، از نظریه «بلاغت سامی» نخست تحت عنوان «بلاغت کتاب مقدس» (biblical rhetoric) یاد می‌شد، اما پس از آنکه در دهه‌های اخیر قابلیت انطباق آن علاوه بر کتاب مقدس، بر دیگر متون سامی نیز اثبات شد، با عنوان «بلاغت سامی» از سوی رونالد مینت، استاد تفسیر کتاب مقدس در دانشگاه گریگوری رم، نظریه‌پردازی شد و اصول و قواعد آن نظام یافت⁴ (کوپرس، The Semitic rhetoric in the Koran، 8).

سخنی به گزاف نیست اگر بگوییم دامنه زمانی بلاغت سامی، پیش و پس از کتاب مقدس و جغرافیای آن، سرتاسر خاورمیانه را دربر می‌گیرد؛ چه عمر زبان اکدی به مثابه کهن‌ترین زیرمجموعه زبان‌های سامی به 2500 سال پیش از میلاد برمی‌گردد و این، زیستی بیش از 4000 سال را برای ادبیات سامی و بالتبع بلاغت سامی در پی خواهد داشت (رک: مینت، طريقة التحليل البلاغی، 1؛ کوپرس، The Semitic rhetoric in the Koran، 13).

مطابق بلاغت سامی، متون براساس مجموعه‌ای پیچیده از تقارن‌ها در سطوح مختلف متن بنا شده‌اند. کاربست این نظریه که با «تحلیل بلاغی» (rhetorical analysis) از آن یاد می‌شود، تبیین نظم متون را بر عهده دارد (همان، 8).

پیش از توضیح اصول و قواعد این نظریه، لازم است اشاره شود که در تحلیل بلاغی، متن به سطوح خرد و کلان تقسیم می‌شود و تقارن‌ها در تمامی این سطوح وجود دارند، اگرچه تحلیل بلاغی اساساً بر سطوح کلان متمرکز است. کلان بودن سطوح نیز امری نسبی است که هر سطح نسبت به سطح پایین‌تر خود کلان، و نسبت به سطح بالاتر، خرد محسوب می‌شود. این سطوح به ترتیب عبارتند از: مَفْصَل (member)، فرع (segment)، جزء (piece)، قِسم (part)، مقطع (passage)، سلسله (sequence)، شعبه (section)، کتاب (book). گاهی سطوح میانی زیرقسم (sub-part)، زیرسلسله (sub-sequence) و زیرشعبه (subsection) نیز افزوده می‌شوند.

مفصل، نخستین و کوچک‌ترین سطح بلاغی است. سطوح دوم تا چهارم هر یک متشکل از یک، دو یا سه سطح بی‌واسطه پیش از خود هستند. از سطح مقطع به بعد، نظام ترکیب تغییر می‌یابد؛ یعنی هر سطح، متشکل از یک یا بیشتر - هر تعداد - از سطح بی‌واسطه پیش از خود است. در واقع مقطع، کوچک‌ترین واحد خوانش است و تعبیر و تفسیر مستقل آن ممکن است (مینت، طريقة التحليل البلاغی، 92-123؛ کویپرس، The Semitic rhetoric in the Koran، 9).

تحلیل بلاغی مبتنی بر اصل بنیادین تقارن (symmetry)، به تبیین تألیف متن و تعیین ساختار آن می‌پردازد. برای تعیین تقارن‌های موجود در کلام، باید روابط موجود بین عناصر سازنده متن را شناخت. این روابط به دو نوع منحصر می‌شوند: الف) تطابق یا همخوانی، ب) تعارض یا ناهمخوانی. این تطابق‌ها و تعارض‌ها بی‌آنکه تفکیک نظام‌مند و دقیقی میان عوامل، شاخص‌ها و نشانگرهای آنها صورت گرفته باشد، هر یک خود از چهار جنبه واژگانی، صرفی، نحوی و گفتاری مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین این شاخص‌ها و نشانگرهای تألیفی عبارتند از: تناظرهای واژگانی در یک رابطه متناظر از گونه این‌همانی (identity) - تکرار عین واژه - ترادف (synonymy) - در مفهوم وسیع واژگان هم‌معنا - تضاد (antithesis)، هم‌نامی (homonymy)، هم‌آوایی

(homophony) یا شبه آوایی (quasi-homonymy)، هم‌ریشگی (paronymy) و ساختار دستوری یکسان (کوپرس، Semitic Rhetoric as a Key، 4؛ مینت، طریقه التحلیل البلاغی، 84-90).

تبیین دقیق‌تر این شاخص‌ها وقتی ممکن است که نمونه‌های کاربردی دقیقاً بررسی شوند. برای نمونه، شاخص «ساختار دستوری یکسان» که به لحاظ نحوی قابل بررسی است، در مثال زیر با عامل «حذف» تحقق می‌یابد:

راه تو در جهان شناخته شود

و نجات تو در امت‌ها --- (مزامیر، 67/3)

یا عامل «تکرار» که بیشتر شاخص‌های واژگانی ذیل آن قابل تعریف هستند، ضمن نمونه‌ای از مزامیر (18-15/135)، با عامل «ارجاع» ضمیر به ماقبل تحقق می‌یابد (رک: مینت، طریقه التحلیل البلاغی، 94 و 120).

تحلیل بلاغی با تشخیص روابط موجود میان عناصر سازنده متن، علاوه بر اثبات پیوستگی کلام، اساساً به دنبال تعیین اشکال گوناگون تقارن است. این تقارن‌ها ساختمان متن را می‌سازند. سه نوع تقارن یا سه شکل تألیف وجود دارد: 1) توازی یا ساختار متوازی (parallelism, or parallel construction)؛ وقتی که واحدهای یک متن به همان ترتیب نخست بازظهور یابند (ABC/A'B'C'). 2) ترکیب دایره‌ای یا حلقوی (concentric or ring composition)؛ وقتی که واحدهای یک متن به صورت دایره‌ای متحدالمرکز مرتب می‌شوند (ABC/x/C'B'A') (البته گاهی به صورت ساده A/x/A'). 3) نظم آینه‌ای (mirror composition) یا معکوس (chiasmus)؛ وقتی که عنصر مرکزی وجود ندارد (ABC/C'B'A') (کوپرس، Semitic Rhetoric as a Key، 4؛ مینت، طریقه التحلیل البلاغی، 91-93).

این اشکال می‌تواند معادل لف‌ونشر مرتب و مشوش (معکوس) در بلاغت کلاسیک عربی ارزیابی شود. آن‌چنان‌که لف‌ونشر معکوس - برای نمونه - نظم ضربداری ساختار متن را در سطح یک جمله نشان می‌دهد، «نظم معکوس» همین ساختار متقارن را در سطوح کلان‌تر یک متن (مثلاً کل یک سوره) به نمایش می‌گذارد.

بلاغت سامی برخلاف بلاغت یونانی (Greek rhetoric) - که متکی بر منطق خطی متن است - به ساختار کلی یک متن می‌پردازد. در بلاغت سامی که به منزله نحو کلام عمل می‌کند، بلاغت، فنّ تألیف کلام است و نه صرفاً فنّ تزیین آن. به عبارت دیگر، همان طور که علم نحو به ترکیب و تألیف یک جمله می‌پردازد، این نوع از بلاغت به نحوه ترکیب و تألیف کل یک متن اهتمام دارد (کوپرس، The Banquet، 29-30). در این اندیشه، ساختار آستن معناست و کشف ساختار متن، فهم دقیق آن را به ارمغان می‌آورد. بنابراین غایت تحلیل بلاغی، تفسیر درست متن است و با فراهم آوردن سیاقی به بزرگی کل یک متن، راه را بر تفاسیر دل‌بخوایی از اجزای متن می‌بندد (کوپرس، The Semitic rhetoric in the Koran، 13).

قرآن و نظم متقارن

دانستیم نظم متقارن نخستین بار در ساختار کتاب مقدس کشف شد. نیز دانستیم مبانی و قواعد نظریه بلاغت سامی اساساً با تحلیل متن کتاب مقدس - طی دو سده ونیم گذشته - تنقیح و تبیین شد. با این همه، روش تحلیل بلاغی همچنان نوپاست؛ زیرا تنها چندسالی است که گسترش وسیع یافته است و آنچه توماس بویس (م 1880م) یک قرن ونیم پیش تر نوشت که «روش تحلیل بلاغی همچنان در دوران طفولیت خود به سر می‌برد»، امروز نیز تا حد زیادی صادق است (مینت، A. Análise retórica، 391؛ همو، طريقة التحليل البلاغی، 82). بنابراین توسعه و رونق این روش، صرفاً در سال‌های اخیر، تطبیق آن بر سایر متون سامی و از جمله زبان عربی را در پی داشته است. تحقیقاتی که تا کنون مبتنی بر این روش در زبان عربی انجام گرفته است، به متون مقدس اسلامی، یعنی قرآن و روایات منحصر می‌شود. یک کار گروهی با نام «بلاغت سامی»⁵ در دهه 1980م در بیروت، پیوند میان این نظریه و احادیث اسلامی را نشان داد. بنا بر این تحقیق، متن روایات بر پایه اصل تقارن بنا شده‌اند.

انطباق تحلیل بلاغی بر متن قرآن نیز با پژوهش‌های میشل کوپرس تحقق یافت که مقاله حاضر عهده‌دار بررسی آن است. با این حال، چنین نیست که پیش از کوپرس، مطالعات قرآنی یکسره خالی از هرگونه تذکر نسبت به ساختار متقارن قرآن باشد. ژاک برک، قرآن‌پژوه فرانسوی، نظم متقارن را در ساختار متن قرآن دریافته بود. بنا به اندیشه وی،

در نظم متقارن وضع این گونه است که موضوعات دوباره به هم برخورد می‌کنند و بدین وسیله، علل دوباره ظاهر شده و درهم فرو می‌روند (ژاک برک، 33). در سال 2001م نیز نیل رابینسون ضمن نگارش یک مقاله، همین نظم متقارن را در ساختار سوره مائده نشان داد. رابینسون از صنعت قلب یا تقارن ضربدری به‌عنوان یک ویژگی سبک‌شناختی و اصلی نظام‌یافته در متن قرآن یاد می‌کند (رابینسون، Hands Outstretched، 10). وی در بخش‌بندی سوره به شواهد لفظی توجه دارد و مبتنی بر شاخص‌هایی چون تکرار، تقارن‌های متن را آشکار می‌سازد.

در میان پژوهشگران ایرانی نیز علی محمد حق‌شناس، به روساخت گسسته و ژرف‌ساخت دایره‌ای سوره‌های قرآن توجه داده است (حق‌شناس، 177؛ خرمشاهی، 24)؛ گرچه این ویژگی به عقیده وی محدود به قرآن نیست و در همه ساخت‌های متعلق به فرهنگ و تمدن مشرق زمین به‌کار رفته است (حق‌شناس، 177).

با وجود آنکه قرآن‌پژوهان پیش گفته از ساختار متقارن قرآن یاد کرده‌اند، اما در پژوهش‌های خود روشی نظام‌مند مبتنی بر نظریه‌ای مشخص ارائه نمی‌دهند. این مسأله، به‌ویژه آن‌گاه که محقق به‌صورت عملی در صدد اثبات انسجام متن قرآن برآید، نمود بارزتر می‌یابد. در پژوهش رابینسون که از این جمله است، بخش‌بندی‌های سوره و تعیین ارتباطات میان بخش‌ها، از نبود روشی نظام‌مند حکایت دارد. علاوه بر این، رابینسون تنها بر ساختار کلان سوره متمرکز است و به سطوح خرد توجهی ندارد. این امر نیز بالتبع رهیافتی همه‌جانبه و تمام‌عیار را پیش روی ما نمی‌نهد. بنابراین بررسی دیدگاه میشل کوپرس که مدعی اثبات انسجام متن قرآن در پرتو روشی نظام‌مند و نظریه‌دار است، سخت ضروری می‌نماید.

دیدگاه میشل کوپرس

میشل کوپرس برای نخستین بار، روش تحلیل بلاغی را در متن قرآن به‌کار بسته است. وی در مبسوط‌ترین اثر خود در این حوزه به نام «*The Banquet. A Reading of the fifth Sura of the Qur'an*» (ولیمه: خوانشی از پنجمین سوره قرآن) به اثبات نظم و انسجام سوره مائده می‌پردازد. در این بخش ابتدا نظم و انسجام سوره قارعه ارائه می‌شود و در ادامه، با طرح تحلیل بلاغی کوپرس از مقطعی از سوره مائده و سپس

تحلیل و بررسی آن، میزان کارآمدی این روش در اثبات انسجام متن قرآن و کارکرد آن در تفسیر متن تبیین خواهد شد.

الف) معرفی و تبیین

نظر به آنکه تحلیل بلاغی، روشی یک مرحله‌ای نیست، بلکه ضمن چند مرحله و همراه با ارائه نمودارهای متعدد بسط می‌یابد (توضیح در ادامه مقاله خواهد آمد)، از این رو در مقاله حاضر با چهارچوب یک مقاله پژوهشی، گزیری از انتخاب نداشتیم. بدین ترتیب، ابتدا کاربری روش تحلیل بلاغی در اثبات انسجام یک سوره کوتاه قرآن و تعیین ساختار کلی آن نشان داده خواهد شد (کوپرس، *Semitic Rhetoric as a Key*، 7-9)، سپس با تمرکز بر تحلیل بلاغی کوپرس از بخشی از سوره مائده مشتمل بر آیات 15 تا 19، نظرگاه وی به صورت مفصل معرفی و تبیین خواهد شد (همو، *The Banquet*، 144-152).

سوره قارعه

تحلیل بلاغی سوره قارعه در چند سطح قابل پیگیری است:

نمودار 1: سطح یک - مفاصل (member)

۱	الْقَارِعَةُ (۱)
۲	مَا الْقَارِعَةُ (۲)
۳	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)
۴	يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ (۴)
۵	وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)
۶	فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)
۷	وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)
۸	وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰)
۹	نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

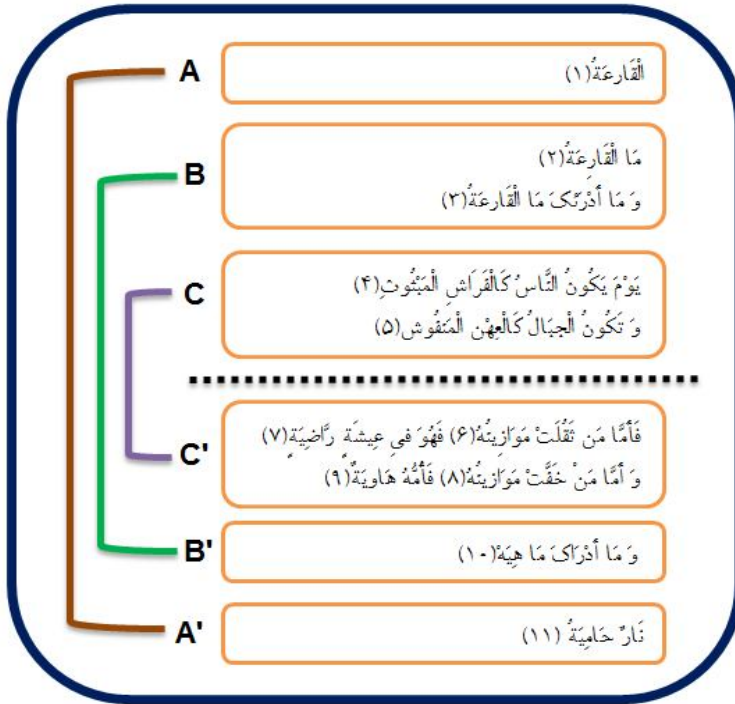
سطح نخست سطح مفاصل است. جهت آشکار ساختن نظم بلاغی یک متن، ابتدا آن را در قالب مفاصل متوالی بازنویسی می‌کنیم. هر مفصل یک زنجیره (syntagma) یا گروهی از عناصر واژگانی (term) است که با تکیه بر قواعد نحوی، سخت به هم پیوند خورده و یک واحد دلالتی کوچک ساخته‌اند. گاهی نیز ممکن است «مفصل» تنها مشتمل بر یک یا دو "term" باشد؛ مثلاً در نمونه حاضر، آیه نخست یک تک‌واژه و آیه آخر از دو واژه ساخته شده است.

نمودار 2: سطح دو - فروع (segment)

1	الْقَارِعَةُ (۱)
2	مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَكُ مَا الْقَارِعَةُ (۳)
3	يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوتِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)
4	فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأَمَّهُ هَآوِيَةٌ (۹)
5	وَمَا أَذْرَاكُ مَا هِيَةٌ (۱۰)
6	نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

در سطح دوم ملاحظه می‌شود که مفاصل 1، 8 و 9 مستقل باقی می‌مانند و سایر مفاصل به‌واسطه ارتباطی که با هم دارند، جفت‌های موازی می‌سازند. آیات 2 و 3 و پرسش مشابهی را با تفاوتی اندک مطرح می‌کنند. آیات 4 و 5 از نظر گرامری به شیوه واحدی ساخته شده و معنایی نزدیک به هم دارند؛ در روز جزا هم‌زمان با پراکندگی و متلاشی شدن کوه‌ها، مردم نیز پراکنده می‌شوند. آیات 6-7 و آیات 8-9 نیز ساختار

گرامری مشابه اما معنای متضاد دارند. بنابراین کلّ متن، مرکّب از شش فرع است: سه فرع یک مفصلی و سه فرع دو مفصلی.
 نمودار 3: سوره به مثابه کلّ: نظم آینه‌ای



آن‌چنان که پیش‌تر گذشت، بنا به قواعد تحلیل بلاغی، سطح جزء حداکثر متشکل از سه فرع است. بنابراین شش فرع مذکور را می‌توان در دو جزء مرتّب کرد: جزء نخست فروع 1-3، و جزء دوم فروع 3-6. شاخص‌های تألیفی نشان می‌دهند که این دو جزء به صورت توازی معکوس یا ترکیب آینه‌ای منظم شده‌اند.

دو طرف این ساختار با عناصر مستقل (A-A') احاطه شده است: «الْقَارِعَةُ»، توصیف‌گر یک دگرگونی عظیم، و «نَارٌ حَامِيَةٌ» توصیف‌گر دوزخ. این واژگان طرفینی دارای مصوت‌های یکسان qĀriʿA/hĀmīyA هستند و همین هم‌صدایی (assonance)، تناظر طرفین سوره را تأیید می‌کند. در بخش میانی (B-B')، پرسش‌های به‌نسبت مشابه وجود دارد. در مرکز و درون ساختار (C-C')، دو فرع دیده می‌شود که

هر یک ساختاری موازی دارد. علاوه بر این، دو فرع مذکور بین خودشان هم یک توازی مکمل تشکیل می‌دهند: فرع نخست (C) دیگرگونی بزرگ جهان در روز جزا و فرع دوم (C') دادرسی در آن روز را توصیف می‌کند. بنابراین از نظرگاه بلاغی، سوره از 9 مفصل، 6 فرع، 2 جزء و 1 قسم تشکیل شده است و ساختار کلی آن عبارت است از یک قسم که روز جزا را در دو جزء مکمل و با نظم آینه‌ای یا نظم متقارن (chiasmus) توصیف می‌کند؛ جزء اول دگرگونی بزرگ جهان در روز جزا، و جزء دوم دادرسی در آن روز را به تصویر می‌کشد.

سوره مائده (آیات 15-19)

1. نظم آیات 15-19 (مشمول بر جدول‌ها و توضیحات مربوط به آنها)

پیش‌تر گفته شد که مطابق تحلیل بلاغی، متن به سطوح مختلف تقسیم می‌شود. مجموعه آیات 15 تا 19 سوره مائده در سطح یک مقطع قرار می‌گیرند. این مقطع متشکل از سه قسم و ساختار آن حلقوی است (15-16 / 17-18 / 19). ابتدا ترکیب و تألیف اقسام طرفینی (قسم اول و قسم سوم) ذکر می‌شود و سپس تألیف قسم مرکزی (قسم دوم).

قسم نخست (آیات 15 و 16)

15	a يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
	b قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا
	c يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ
	d وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
	e قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ
16	a يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ
	b وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
	c وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

این قسم متشکل از دو جزء است (c16-e15 / d-a15). در فرع نخستین و آغازین هر دو جزء (e15 / b15) ساختار نحوی مشابه وجود دارد (قَدْ جَاءَكُمْ / قَدْ جَاءَكُمْ). در ادامه تطابق واژگانی (matching terms) به کار رفته است: رَسُوْلُنَا / نُورٌ (e15 / b15). بنا به تفسیر طبری (161/6) مراد از نور، حضرت محمد ﷺ است.⁶ واژه «کتاب» نیز در انتهای مفصل نخست هر دو جزء (e15 / a15) و انتهای مفصل نخست فرع دوم از جزء اول (c15) تکرار شده است. واژگان هم‌ریشه از ریشه «بین»، در c15 (بَيِّنٌ) و در e15 (مُبَيِّنٌ) این دو جزء را به هم پیوند می‌دهند. در دو فرع جزء دوم (b16 / e15) واژه «نور» با معانی متفاوت دیده می‌شود. در مورد نخست مقصود از «نور»، چشمه نور نبوی ﷺ است و در مورد دوم مقصود از آن، نور اسلام است. مفاصل طرفینی آخرین فرع نیز موازی و مترادف هستند:

a 16 يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
 وَ يَهْدِيهِمْ
 سُبُلَ السَّلَامِ
 إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ c

قسم سوم (آیه 19)

a 19	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
b	قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا
c	بَيِّنٌ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ
d	أَنْ تَقُولُوا
e	مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ
f	فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
g	وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

این قسم نیز دو جزء دارد: (g-f/e-a). واژگان «رَسُوْلُنَا» و «الرَّسُوْلُ» (c/b) دو فرع جزء نخست را به هم مرتبط می‌سازند. این جزء با واژگان متضاد «جَاءَكُمْ» و «مَا جَاءَنَا» (e/b) قاب‌بندی می‌شود. این دو جزء خود در فروع نخستین‌شان عبارات یکسان دارند

(قد جاءكم) (f/b). واژگان «بشیر» و «نذیر» نیز به عنوان واژگان میانی (median terms)، دو جزء را به هم پیوند می دهند.

قسم مرکزی و دوم (آیات 17 و 18)
قسم مرکزی متشکل از دو زیرقسم است (18/17).

زیرقسم اول (آیه 17):

17 a لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا b إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ c قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا d إِنَّ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
e وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا f يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ g وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

زیرقسم نخست دو جزء متضاد دارد (g-e/d-a). جزء نخست (d-a)، باور مسیحیان مبنی بر الوهیت مسیح را تقبیح می کند و جزء دوم (g-e)، قدرت مطلق خداوند را می ستاید. در مفاصل نخست دو فرع جزء نخست، افعال هم ریشه «قالوا/قل» (c/a) تکرار می شود. همچنین «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» در مفاصل دوم (d/b)، اما در دو قالب متضاد، تکرار می شود. در b، خداوند از سوی کافران با مسیح 7 یکی دانسته می شود، حال آنکه در d، با تصریح بر قدرت خداوند برای هلاکت مسیح 7، سندی بر خدا نبودن مسیح ارائه می شود.

جزء دوم، سه مفصلی است و با نام «الله» و کلمات هم معنای «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا/ كُلُّ شَيْءٍ» (g/e) قاب بندی شده است. دو جزء فوق با دوبار کاربرد واژه «الارض» (d/e) به عنوان واژه میانی، به هم مرتبط می شوند؛ دقیقاً مثل ارتباطی که

مشتقات ریشه «ملک» ایجاد می‌کنند (e/c). مفاهیم (c) «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» و (g) «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نیز متضاد هستند (به تضاد «شَيْئًا» و «كُلِّ شَيْءٍ»، نظر به سیاق نفی حاصل از استفهام انکاری، دقت شود). در مفاصل d و f نیز میان «یَهْلِكُ» و «يَخْلُقُ» تضاد وجود دارد.

زیرقسم دوم (آیه 18):

a 18	وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
b	نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ
c	قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ
d	بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ
e	يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ
f	وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ
g	وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
h	وَالِيهِ الْمَصِيرُ

این زیرقسم نیز دو جزء دارد (h-e/d-a). این زیرقسم با واژه «الله» قاب‌بندی می‌شود (g/b). جزء نخست دو فرع دارد (d-c/b-a) که مفاصل اول آن (a و c) با افعال هم‌ریشه «قالت/قل» شروع می‌شود و مفاصل دوم (d/b) نیز مضامین متضاد دارند. فرع آخر نیز یک فرمول کلامی با دو مفصل مترادف است: خداوند مالک همه چیز است و سرانجام همه چیز است.

مقطع به مثابه یک کل

a 15	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ	b	قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا	c	يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
d	وَيَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ	e 16	يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ	b	وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
c	وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ				

<p>a 17 لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا</p> <p>b إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ</p> <p>c قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا</p> <p>d إِنَّ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي</p> <p>الأَرْضِ جَمِيعًا</p>		
<p>e وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا</p> <p>f يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ</p> <p>g وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ</p>		
<p>a 18 وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى</p> <p>b نَحْنُ أَنْبَاءُ اللَّهِ وَحِبَاؤُهُ</p> <p>c قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ</p> <p>d بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ</p>		
<p>e يَعْرِضُ لِمَنْ يَشَاءُ</p> <p>f وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ</p> <p>g وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا</p> <p>h وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ</p>		
<p>a 19 يَا أَهْلَ الْكِتَابِ</p> <p>b قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا</p> <p>c يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ</p> <p>d أَنْ تَقُولُوا</p> <p>e مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ</p>		
<p>f فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ</p> <p>g وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ</p>		

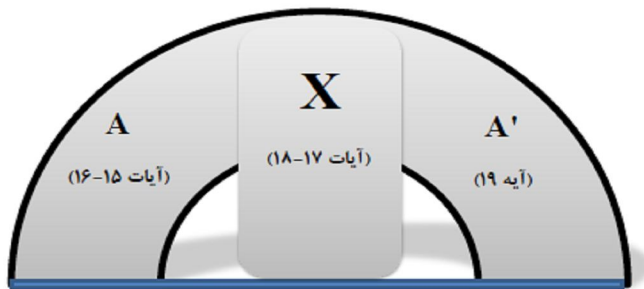
چنان‌که پیش‌تر نیز ذکر شد، ساختار این مقطع حلقوی است. نگارندگان مقاله حاضر، شکل الف را جهت تجسم بهتر ساختار حلقوی پیشنهاد می‌دهند. بنا به نظر کویپرس، میان دو نیمه ساختار نیز مجموعه‌ای از تطابق‌ها برقرار است: هر دو گروه آیات (15-18/17-19) با فرمولی یکسان پایان می‌یابند: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

این تطابق‌ها در اقسام طرفینی (15-16/19) عبارتند از: 1- هر یک دو جزء دارد. 2- اجزای اول هر دو قسم به طریق واحدی آغاز می‌شوند: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ

رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ ﴿(ab19/ab15). اجزای دوم نیز به شیوه مشابهی آغاز می‌شوند: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ / فَقَدْ جَاءَكُمْ﴾ (e15 و f19).

دو زیر قسم متعلق به قسم مرکزی (18/17) هر یک متشکل از دو جزء بوده و روند یکسانی را پی می‌گیرند: 1- فرع نخست متعلق به اجزای نخست، مشتمل بر یک اظهار اعتقادی از جانب اهل کتاب است. مسیحیان به الوهیت مسیح بن مریم 7 اذعان می‌کنند (b-a17): ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾، و یهودیان و مسیحیان هر دو ادعا می‌کنند که: ﴿نَحْنُ أَنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُوهُ﴾ (b-a18). سپس به پیامبر 7 امر می‌شود تا پاسخ دهد: ﴿قُلْ...﴾ (d-c17؛ d-c18). در ادامه یک رشته گزاره‌های کلامی مطرح می‌شود: (g18/e17): ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا﴾. سپس سخن از اراده مطلق خداوند است (f17): ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾، (f-e18): ﴿يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾. جهت تداوم تقارن، ترجیح آن است که همه این مباحث کلامی را خارج از امر خطاب شده به پیامبر 6 در d-c17 و d-c18 بدانیم.

شکل الف



2. عناصر تفسیری

ساختار مقطع مورد نظر دایره‌ای است. جهت فهم بهتر تفسیر مبتنی بر این ساختار، ابتدا لازم است اشاره شود که مطابق نظریه بلاغت سامی، مضامین اصلی متن عموماً در مرکز و طرفین ساختار قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، محور در ساختار دایره‌ای همواره نقطه عطف است و مرکز ساختار در تفسیر متن همواره نقش کلیدی بازی می‌کند. آیاتی که اهمیت الهیاتی و اخلاقی همه‌جایی و همه‌گاهی دارند، اگر نگوئیم همیشه، بیشتر در

مرکز ساختار قرار می‌گیرند (رک: مینت، A Análise retórica، 398؛ کویپرس، Semitic Rhetoric as a Key، 16 و 21). در اینجا انحراف عقیدتی مسیحیان و یهودیان با دو گزاره عقیدتی در مرکز ساختار بیان می‌شود: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ (b-a17) ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾ (b-a18). سپس با اشاره به قدرت مطلق خداوند در نابودی مسیح 7 و ...، بر مسأله توحید تأکید می‌شود. از این رو بنا بر ساختار مقطع، به نظر می‌رسد آنچه پیامبر اسلام 6 در مرتبه نخست وظیفه تبیین آن را بر عهده داشته است (c15)، موضوع اساسی توحید است. کویپرس بنا بر این نظرگاه، برخلاف آنچه برخی مفسران اندیشیده‌اند، میان آیات مخفی شده از سوی اهل کتاب با مسأله سنگسار ارتباطی نمی‌بیند.

علاوه بر آنچه گذشت، موضوع دومی نیز در این مقطع مطرح می‌شود. این موضوع عبارت است از رسالت محمد 6. بدین شرح که انحراف عقیدتی اهل کتاب در مسأله توحید، خود یادآور و یادگار یک دوران طولانی فترت پس از مسیح 7 است (e-c19) که با ارسال حضرت محمد 6 به پایان می‌رسد. تطابق‌های اقسام طرفینی اوّل و سوم مثل تکرار ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا﴾ (b-a19/b-a15) مؤید این مطلب است.

مطابق نظریه بلاغت سامی، تکرار، مهم‌ترین شاخص در متون سامی است که کارکرد آن تأکید و تشدید یک مطلب است (مینت، L'Analyse rhétorique، 395؛ همو، طريقة التحليل البلاغي، 118). کویپرس در تعیین موضوع دوم از همین شاخص بهره برده است.

3. بافت بینا کتاب مقدسی

اصطلاح «سَبُلُ السَّلَام» تنها یک بار در قرآن به کار رفته است (a16)، اما در سرود زکریا (انجیل لوقا، 76/1-79) همراه با چند اصطلاح مشترک دیگر استعمال شده است.⁷ مقایسه این دو متن نشان می‌دهد که آیات سوره مائده نوعی بازخوانی از سرود زکریاست که خود خوانشی دوباره از اشعیاء فصل 9 آیه 1 است.⁸ همین کلام از اشعیاء نیز به‌عنوان مقدمه‌ای بر کلام مسیح 7 در انجیل متّا (16/4) ذکر شده است.⁹ این

تطابق‌ها از یک تلاقی پررنگ مسیحی میان این متون حکایت دارد و بالتبع خصیصه‌های مسیحایی آیات مانده را برجسته می‌سازد.

ب) تحلیل و بررسی

چنان‌که گذشت، تحلیل بلاغی یک مرحله‌ای نیست، بلکه اساساً ضمن چهار مرحله بسط می‌یابد (رک: مینت، *طريقة التحليل البلاغی*، 124-128). نمونه پیش گفته، این مراحل را به‌خوبی نشان می‌دهد:

- 1- نگارش دوباره متن؛ در قالب ارائه نمودارهای متعدد برای سطوح مختلف متن.
- 2- توصیف متن؛ این توصیف ذیل هر نمودار و جهت بیان ویژگی‌های صوری آن است.
- 3- تفسیر متن؛ هدف غایی تحلیل بلاغی است.
- 4- بینامتنیت؛ ارجاع متن به سیاق بزرگ‌تری از متون کتاب مقدس. البته این مرحله خود پیش‌زمینه‌ای جهت تفسیر و فهم بهتر متن است و در مراحل بلاغت سامی منطقیاً یک مرحله پیش‌تر از تفسیر قرار می‌گیرد (همان).

چنان‌که در تحقیق حاضر نیز گذشت، گام نخست جهت تحلیل عمیق متن، ارائه جدول‌های متعدد از سطوح مختلف متن است. در نمونه قارعه، سه جدول و در نمونه مانده، پنج جدول ارائه شد. به‌صورت نظری، جداول نظم کلام را نشان می‌دهند، اما توصیف متن و بیان تطابق‌ها و تناظرها ذیل هر جدول، عملاً ضروری می‌نماید. تبیین تناظرها در سطوح مختلف و متعدد متن از خردترین سطح (یعنی مفاصل) تا کلان‌ترین سطح (در اینجا سطح مقطع) گام دوم است که تعیین تقارن‌های متن را ممکن می‌سازد. گام سوم تحلیل بلاغی، بینامتنیت است. با کشف ساختار یک واحد متنی، سیاق ادبی پیوسته آن ملاحظه می‌شود. توجه به این سیاق بالتبع ملاحظه سیاق‌های بزرگ‌تر متن را در پی خواهد داشت؛ بررسی سیاق قرآن به‌منزله یک کلّ - آنچه مفسران مسلمان، تفسیر قرآن به قرآن می‌نامند - و فراتر از آن، بررسی سیاقی به بزرگی همه ادبیات مقدسی که با قرآن مرتبط است. بینامتنیت در این نظرگاه هم شامل شباهت‌های واژگانی است، و هم شباهت‌های ساختاری. در مقطع مورد بحث، بینامتنیت با نظر به شباهت واژگانی میان

قرآن و کتاب مقدس محقق می‌شود. مقصود از شباهت واژگانی، وام گرفتن واژه‌ها یا اخذ و رونویسی قرآن از متون مقدس پیش از خود نیست، بلکه تشخیص مشترکات این متون مقدس است. قرآن کریم خود نیز در آیات متعددی به این نوع بینامتنیت اشاره کرده است؛ مانند آیه 94 سوره یونس: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾، یا آیه 196 سوره شعراء: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾.

در فرآیند تحلیل بلاغی، هدف، تفسیر متن است. کشف ساختار متن و تقارن‌های موجود در آن، نقش کلیدی در تفسیر متن دارد. با تعیین ساختار متن، وزن و درجه اعتبار آیات در افاده معنای آن مشخص می‌شود. در ساختار حلقوی، آیات مرکزی نسبت به آیات پیرامونی خود جایگاه بلاغی مهم‌تری دارند. این اعتبار مضاعف که حاصل موقعیت آیات در ساختار متن است، تأثیر تعیین‌کننده آیات مرکزی را در تفسیر متن آشکار می‌سازد. عامل دیگری که روش تحلیل بلاغی جهت تعبیر و تفسیر متن از آن بهره می‌برد، تکرار است. تکرار یک مضمون و بازگشت به آن، تأکیدی است بر اهمیت و اعتبار آن مضمون. بنابراین تکرارهای لفظی متن بی‌هدف نیستند، بلکه به مثابه شاخصی برای تعیین مهم‌ترین معانی منظور متکلم عمل می‌کنند.

در مقطع مورد بحث سوره مائده، مفاد آیات مرکزی مسأله توحید است. این نمونه به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه اغلب در مرکز ساختار، موضوعی غیرتاریخی مطرح می‌شود. روشن است که مسأله توحید تخته‌بند زمان و مکان خاصی نیست. از سوی دیگر، شناخت محور مقطع، نقش مفسر متن را دارد و نشان می‌دهد که آنچه پیامبر 6 - بنا به آیه 15 مائده - وظیفه تبیین آن را بر عهده داشته است، مسأله توحید است، نه مسأله‌ای عصری و تاریخی مانند سنگسار.

شناخت دومین موضوع مهم مقطع، یعنی مسأله رسالت حضرت محمد 6 نیز از رهگذر توجه به طرفین ساختار به‌عنوان یکی دیگر از مکان‌های راهبردی متن میسر می‌شود. در این مورد، یک مضمون مشخص ذیل تکرارهای لفظی در دو سوی ساختار تأکید می‌شود.

در تحلیل بلاغی، متن در سطوح مختلف آن، یک کل منسجم انگاشته می‌شود که محتوا و موضوعی یکپارچه را پی می‌گیرد. با این حال، آنچه اینک می‌توانیم بگوییم، آن

است که تحلیل بلاغی با زبان‌شناسی متن قرابت بسیار دارد. وظیفه این شاخه از زبان‌شناسی، بررسی آن دسته از قواعد زبانی است که عناصر زبانی فراتر از مرز جمله را دربر می‌گیرد (البرزی، 13). برخی از زبان‌شناسان ترجیح می‌دهند که مطالعه کلیه متون شفاهی و گفتاری بیشتر و یا بزرگ‌تر از جمله را تحت عنوان تحلیل گفتمان بنامند (آقاگل‌زاده، 97؛ نیز رک: سالکی، ix). در تحلیل گفتمان به لحاظ صوری، هر نوشته یا گفته‌ای که دارای انسجام و پیوستگی معنایی (cohesion and coherence) باشد، متن خوانده می‌شود؛ خواه از نوع گفتاری باشد، و خواه از نوع نوشتاری و یا بصری (آقاگل‌زاده، 161). چنان‌که خود را به بررسی جمله به جمله و گره به گره متون محدود کنیم، کافی به نظر نمی‌رسد، بلکه ضروری است شبکه‌ای را شناسایی کنیم که گره‌های گوناگونی به این شبکه تعلق دارند، و شبکه متن را به صورت کل دربر می‌گیرد. از این جهت به معیارهایی برای متن‌گونگی نیاز داریم که تابع اتصال عناصر خطی، یعنی اتصال زبانی عنصر به عنصر نباشند، بلکه بیشتر بر کل متن به منزله نوعی واحد زبانی استوار باشند که دارای ساخت مرکب و از زاویه موضوعی و مفهومی نیز به هم مرتبطند (البرزی، 170). در زبان‌شناسی متن، معیارهایی برای تحقق متنیت (textuality) مطرح می‌شود که انسجام و پیوستگی، دو معیار ضروری برای آن هستند (همان، 151 و 191).

در اینجا پیوستگی معنایی (coherence) ناظر به تفسیر متن است و به‌عنوان عاملی جهت منسجم انگاشتن متن و تفسیر و تعبیر آن ضرورت دارد (آقاگل‌زاده، 55؛ قس بوسمن، 198). دانستیم که بینامتنیت - بافت بیناکتاب مقدسی - به‌عنوان یکی از مراحل چهارگانه بسط تحلیل بلاغی مطرح شد. بینامتنیت در زبان‌شناسی متن نیز از معیارهای متن‌بودگی محسوب می‌شود (البرزی، 186) و به‌عنوان عاملی برون‌متنی سبب می‌شود متن را به‌لحاظ معنایی، پیوسته و منسجم بینگاریم (آقاگل‌زاده، 55).

انسجام (cohesion) مفهومی معناشناختی است و بر پیوندهای معنایی درون متن دلالت دارد. این پیوندها متنیت متن را تحقق می‌بخشند. انسجام آنجا واقع می‌شود که تعبیر و تفسیر برخی عناصر یک گفتمان به تعبیر و تفسیر سایر عناصر وابسته باشد (هلیدی و حسن، 4). در زبان‌شناسی نظام‌مند - نقش‌گرا (Systemic Functional

Linguistics) به‌منزله یکی از مهم‌ترین رویکردها به زبان‌شناسی متن، انسجام یک متن حاصل ابزارهای انسجام است. بخشی از این ابزارها، به‌طور خلاصه و متناسب با پژوهش حاضر، عبارتند از:

1. ابزارهای انسجام دستوری

الف) ارجاع (reference)؛ مشتمل بر ارجاع شخصی (ضمایر شخصی و ...)، ارجاع اشاره‌ای، ارجاع مقایسه‌ای (هلیدی و حسن، 37 و 43). ب) جانشینی (substitution). ج) حذف (ellipsis) (اسمی، فعلی، بندی) (همان، 88؛ سالکی، 57).

2 ابزارهای انسجام واژگانی

الف) تکرار، ب) هم‌معنایی، ج) تضاد، د) جزء و کل (superordinates and generals) (سالکی، 3-23؛ هلیدی و حسن، 288).

حال بار دیگر شاخص‌های تألیف کلام در بلاغت سامی فراهم آمده است تا در ادامه، امکان بررسی و تحلیل میسر گردد.

1) شاخص‌های تألیفی واژگانی: الف) تکرار؛ مشتمل بر این‌همانی (تکرار عین یک واژه)، هم‌ریشگی، هم‌نامی، هم‌آوایی، ارجاع. ب) مترادف (در مفهوم وسیع واژگان هم‌معنا). ج) تضاد.

2) شاخص تألیفی دستوری: حذف.

ملاحظه می‌شود که در این دو نظریه، پنج عامل تکرار، هم‌معنایی، تضاد، حذف و ارجاع مشترک هستند. بی‌تردید این سخن به‌معنای هم‌پوشانی کامل و تطابق جزء به جزء این عوامل نیست. روشن است که ارجاع در زبان‌شناسی نقش‌گرا دامنه گسترده‌تری دارد؛ چه ارجاع در بلاغت سامی، زیرمجموعه ارجاع ضمایر شخصی قرار می‌گیرد که البته خود فراگیرترین نوع ارجاع در زبان‌شناسی نقش‌گرا محسوب می‌شود (رک: سالکی، 66). از سوی دیگر به نظر می‌رسد تکرار در بلاغت سامی وضعیت عکس دارد؛ یعنی تعریفی وسیع‌تر دارد، چنان‌که حتی عامل ارجاع را که در زبان‌شناسی نقش‌گرا یک عامل دستوری است، دربر می‌گیرد. نیل رابینسون نیز اهمیت شاخص تکرار را در تعیین ترکیب سوره دریافته بود. به عقیده وی، بیشتر نشانه‌های لفظی که

تقسیمات سوره مائده بر پایه آنها انجام می‌گیرد، با عنصر تکرار گره می‌خورد (رابینسون، Hands Outstretched، 3).

دانستیم که حذف در زبان‌شناسی نقش‌گرا ذیل انواع سه‌گانه اسمی، فعلی و بندی تعریف می‌شود. در بلاغت سامی نیز حذف، انواع به‌نسبت مشابه، اما نظام‌نیافته‌ای دارد (رک: مینت، طريقة التحليل البلاغی، 94). در این میان، عوامل هم‌معنایی و تضاد بیشترین هم‌پوشانی را دارند.

با این همه، مقایسه مذکور فارغ از اختلافات و اشتراکات آن، به ما نشان می‌دهد که شاخص‌های تألیفی در روش تحلیل بلاغی آنچنان که در ابتدای امر ممکن است به نظر آید، انتزاعی و برخاسته از سلیقه شخصی نیستند، بلکه مبتنی بر نظامی است که متن را یک پدیده منسجم و پیوسته همراه با پیامی یکپارچه می‌انگارد. با این حال بر ما پوشیده نیست که وقتی تحلیلگر متن به مرحله کاربست شاخص‌های تألیفی جهت تعیین ساختار کلان متن می‌رسد، آن نظام‌یافتگی پیشین دیده نمی‌شود و میزانی از سلیقه شخصی اعمال می‌شود. این مسأله را نه لغزشی از سوی تحلیلگر، بلکه باید امری طبیعی دانست؛ چه مختصات ساختارهای کلان متن هنوز هم در منابع با حدس و گمانه‌زنی مورد بحث می‌باشند (البرزی، 209).

نتیجه‌گیری

اینک برای ما روشن است که چرا متن قرآن در یک خوانش سطحی ممکن است تاحدی بی‌نظم و گسسته به نظر آید. این مسأله حاصل یک نگاه خطی است که در آن اندیشه‌ها و معانی، آن‌طور که در سنت بلاغت یونانی مألوف است، مبتنی بر یک پیوستگی خطی دنبال می‌شوند. این بی‌نظمی ظاهری در نتیجه فقدان ساختار نیست، بلکه برعکس حاصل ساختاری سخت پیچیده، مبتنی بر بلاغتی بسیار فراگیر در خاورمیانه قدیم است؛ گرچه بعدتر به احتمال قوی تحت تأثیر فرهنگ یونانی، حتی توسط خود عرب‌ها فراموش شده است. در تحلیل بلاغی جهت کشف این ساختار تلاش می‌شود. این تلاش به هیچ وجه هدف زیبایی‌شناختی صرف ندارد، بلکه تفسیر متن و فهم دقیق آن را به ارمغان آورده و راه را بر تفاسیر دلخواهی از متن می‌بندد.

در پژوهش حاضر با تبیین ساختار مقطعی از سوره مائده، ارزش هرمنوتیکی مرکز ساختار و طرفین آن نشان داده شد. دانستیم که مرکز ساختار نقش کلیدی در تفسیر متن دارد و تکرار، عامل تعیین‌کننده دیگر در تفسیر متن است. تکرار یک مضمون در طرفین ساختار اهمیت آن را آشکار می‌کند. گویا هرگاه متکلم بخواهد اهمیت و ارزش ویژه مسأله‌ای را بیان کند، با تکرار، آن را مورد تأکید و تشدید قرار می‌دهد.

نیز دانستیم که این نظریه با زبان‌شناسی متن قرابت بسیار دارد و شاخص‌های تألیفی در آن با ابزارهای انسجام در زبان‌شناسی نظام‌مند - نقش‌گرا به صورت معناداری هم‌پوشانی دارد. این مطلب از یک سو تصور انتزاعی و ذهنی بودن این روش را می‌زداید و از سوی دیگر، کارآمدی آن را در اثبات انسجام کل متن قرآن نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

1. میشل کوپرس قرآن‌پژوه بلژیکی و از جمله پژوهشگران در IDEO (انجمن مطالعات شرقی پدران دومینیکن) در قاهره است. کوپرس نزدیک به دوازده سال در ایران زندگی کرده است و دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دارد. حوزه پژوهشی وی، نظم بلاغی متن قرآن است. حاصل تلاش وی در نزدیک به دو دهه اخیر، چاپ چند مقاله و کتاب در این حوزه از مطالعات قرآنی بوده است. کتاب وی با نام «*The Banquet. A Reading of the fifth Sura of the Qur'an*» (ولیمه: خوانشی از پنجمین سوره قرآن) که به تحلیل بلاغی مبسوط سوره مائده اختصاص دارد، در شانزدهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، جایزه کتاب سال را دریافت کرد. اصل این کتاب به زبان فرانسوی و با این مشخصات چاپ شده است:

Le Festin. Une lecture de la sourate al-Mâ'ida, coll. Rhétorique sémitique, Lethielleux, Paris, 2007. Traduction anglaise: *The Banquet. A Reading of the fifth Sura of the Qur'an*, Convivium Press, Miami, 2009.

2. Lectures on the Sacred Poetry of the Hebrews.

3. Testamenti Gnomon Novi.

4. در دو اثر زیر

L'Analyse rhétorique, une nouvelle méthode pour comprendre la Bible: textes fondateurs et exposé systématique, Paris, 1989;

Traité de rhétorique biblique, Rhétorique sémitique⁴, Paris, 2007.

5. R. Meynet, L. Pouzet, N. Farouki, A. Sinno, *Rhétorique sémitique. Textes de la Bible et de la Tradition musulmane*, Patrimoines. Religions du Livre, Les Éditions du Cerf, Paris, 1998.

این کتاب با این مشخصات به زبان عربی نیز ترجمه شده است: ر. مینه، ل. یوزیه، ن. فاروقی، أ. سینو، *طريقة التحليل البلاغی و التفسیر: تحليلات نصوص من الكتاب المقدس و من الحدیث النبوی الشریف*، دار المشرق، بیروت، 2004م.

6. گرچه کوپرس به تفسیر طبری ارجاع می‌دهد، اما این رأی مورد نظر عموم مفسران است. برای نمونه رک: طوسی، 475/3؛ فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، 327/11؛ طبرسی، 271/3؛ طباطبایی، 244/5.

7. و تو ای طفل، نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی* تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان* به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود* تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد و پای‌های ما را به طریق سلامتی هدایت نماید (انجیل لوقا، 76/1-79).

8. قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان سرزمین سایه موت، نور ساطع خواهد شد (اشعیاء، 2/9).

9. قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید* از آن هنگام عیسی موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (انجیل متا، 16/4-17).

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم.
2. آقاگل‌زاده، فردوس؛ فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی، تهران، نشر علمی، 1392ش.
3. البرزی، پرویز؛ مبانی زبان‌شناسی متن، تهران، امیرکبیر، 1386ش.
4. یرک، ژاک؛ بازخوانی قرآن، بازخوانی قرآن: نگاهی نو به اعجاز نظم، زمان، زبان و حکمت در قرآن، ترجمه: محمودرضا افتخارزاده، تهران، نشر روزگار، 1379ش.
5. بقاعی، برهان‌الدین؛ نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور، قاهره، دار الكتاب الإسلامی، 1413ق.
6. بلاشر، رژی؛ در آستانه قرآن، ترجمه: محمود رامیار، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، 1378ش.
7. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن؛ بیان اعجاز القرآن فی ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، قاهره، دار المعارف، 1955م.
8. حق‌شناس، علی محمد؛ مقالات ادبی زبان‌شناختی، تهران، نیلوفر، 1370ش.
9. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ ذهن و زبان حافظ، تهران، نشر نو، 1361ش.
10. خطابی، حمد بن محمد؛ بیان اعجاز القرآن فی ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، قاهره، دارالمعارف، 1955م.
11. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1417ق.
12. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، 1372ش.
13. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
14. فخررازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1420ق.
15. _____؛ نهاية الايجاز فی درایة الاعجاز، بیروت، دار الجیل، 1412ق.
16. مراد ولید، محمد؛ نظریة النظم و قیمتها العلمیة فی الدراسات اللغویة عند عبدالقاهر الجرجانی، دمشق، دارالفکر، 1403ق.
17. مینة، ر، پوزیه، ل، فاروقی، ن، سینو، أ؛ طریقة التحلیل البلاغی و التفسیر: تحلیلات نصوص من الكتاب المقدس و من الحدیث النبوی الشریف، بیروت، دار المشرق، 2004م.

18. **Bell 's introduction to the Quran**, completely revised and enlarged by W.Montgomery Watt, Edinburgh University Press Paperback edition, 1977.
19. Hadumod Bussmann; **Dictionary of Language and Linguistics**, translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi, London, Taylor & Francis e-Library, 2006.
20. M.A.K, Halliday, & R, Hasan; **Cohesion in English**, London and New York, Longman, 1997.
21. Michel Cuypers; "**Semitic Rhetoric as a Key to the Question of the nazm of the Qur'anic Text**", Journal of Qur'anic Studies, 2011, vol 13, p.1-24.
22. ———; **The Banquet: A Reading of the Fifth Sura of the Qur'an**, Rhetorica Semitica, Miami: Convivium Press, 2009.
23. ———; "**The Semitic rhetoric in the Koran and a Pharaonic papyrus**", US-China Foreign Language, Jan. 2010, USA, vol 1, p. 8-13.
24. Mustansir Mir; "**The surah as Unity, in The Koran, critical concepts in Islamic studies**", ed. by Colin Turner, first published 2004 by Routledge Cruzen, vol.4, p.198-209.
25. Neal Robinson; "**Hands Outstretched: Towards a Re-reading of Surat al-Md'ida**", Journal of Qur'anic Studies, 2001, vol 3, p. 1-19.
26. ———, **Islam a concise introduction**, London/Richmond: Curzon Press, 1999.
27. Raphael Salki, **Text And Discourse Analysis**, London, Taylor & Francis e-Library, 2001.
28. Roland Meynet, "**A Análise retórica, Um novo método para compreender a Bíblia**", *Brotéria*, 1993, vol 137, p. 391-408.
29. ———, **L'Analyse rhétorique, une nouvelle méthode pour comprendre la Bible: textes fondateurs et exposé systématique**, Paris 1989.